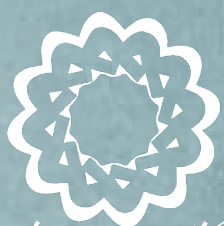
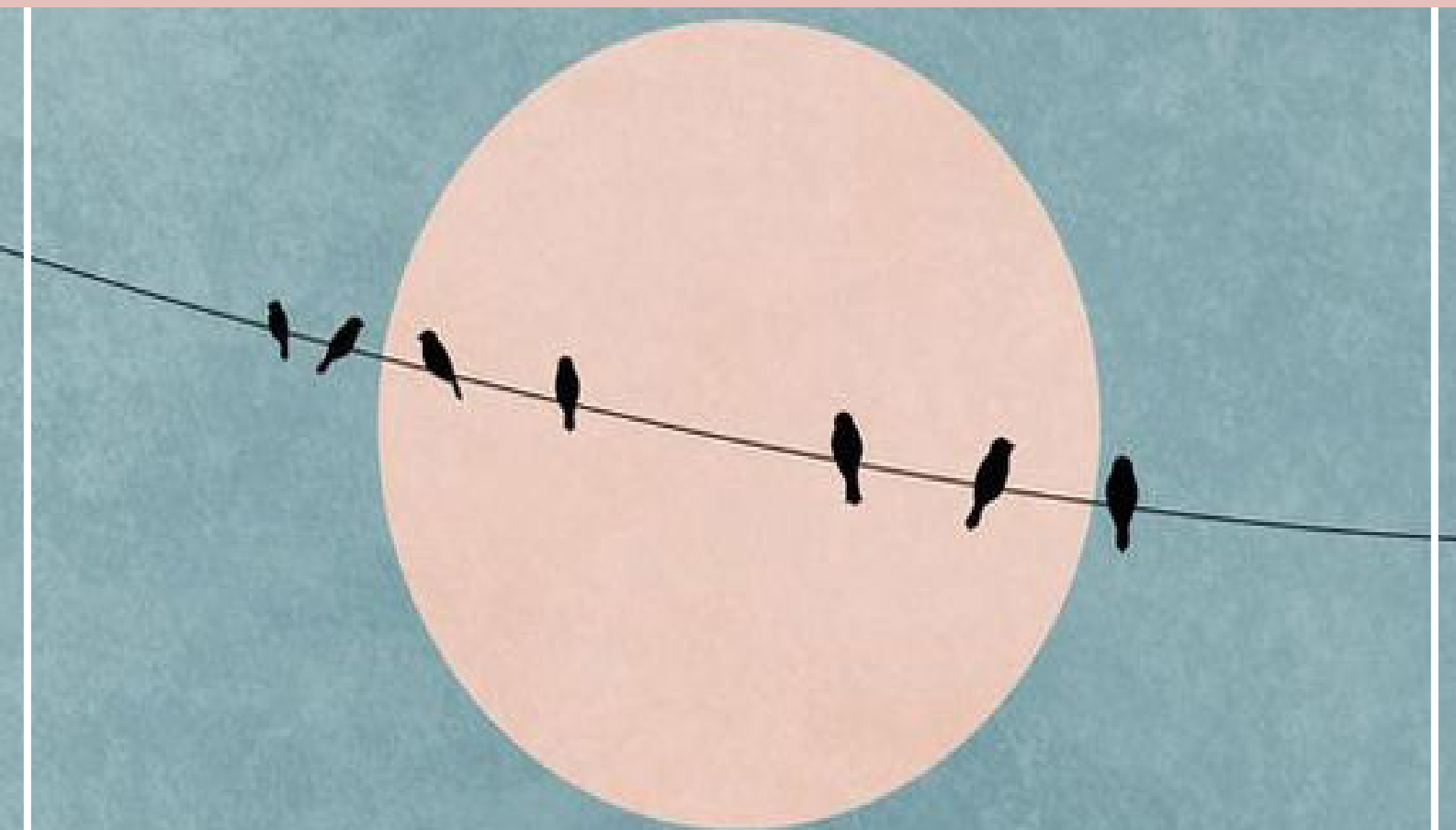


نشریه دانشجویی:

بام دانش

فروردین ماه ۱۴۰۲ / شماره نهم / گاهنامه



دانشگاه ولی عصر رفسنجان
معاونت فرهنگی و اجتماعی

رویای ایران

امام زمان (عج) در ادیان

اشتباهات رایج

رویای ایران

مریم اعظم پور

۲

هم خونه تکونی، هم دل تکونی

۳

کلک

۴

سعادت ما در گرو سعادت دیگران

۵

عشق از دیدگاه مولانا
تمرین ساده برای تقویت حافظه و جلوگیری از آلزایمر

۶

امام زمان (عج) در ادیان (۱)
ماجرای خاکسپاری حافظ

۷

سوره جن

۸

ریشه ضرب المثل چو فردا شود فکر فردا کنیم

۹

اشباهات رایج

عقاب

۱۰

سلامان بوی نفت میدهد یا اخلاق!
خاطرات چارلی چاپلین

۱۱

گذری بر منطق الطیر و عطار نیشابوری

۱۳

بوی باران

عاطفه رشیدی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

طهورا گچی

سردبیر:

عاطفه رشیدی

طراحی صفحات: فرزانه قربانی

هیئت تحریریه:

خانم ها: عاطفه رشیدی، مریم اعظم پور، ملیکا سلمانی

چشمانت را ببند، نفس عمیق بکش، فکر کن به روزهای آینده، روز هایی که خودت تعیین کننده چگونگی آن هستی حالا که گویی دیروز اول زمستان بود و امروز موسم بهار می آید فردا نیز به کوتاهی عمر یک حباب میگذرد... در کنار خانه تکانی عید به زدودن گرد و غبار دل خویش بپردازیم تا زنگاری نرسد

سال جدید مبارک

نویسنده: ملیکا سلمانی

دانشجویان علاقمند به همکاری در نشریات می توانند مقالات و نوشته های خود را با ما در نشریه دانشجویی بام دانش به اشتراک بگذارند . مطالبی در حیطه های :
فرهنگی، ادبی، هنر، اجتماعی، تاریخی، طنز و ...
مطالب را به صورت نوشته برای ما ارسال کنید
برای ارتباط با ما ، ارسال آثار و اطلاعات بیشتر میتوانید از طریق شماره زیر تماس حاصل فرمایید:

خانم گچی : ۰۹۱۸۸۴۶۲۴۵۴



@bamedanesh_mag



ایران، جامعه ی بی رویا یا با رویا!

رویا یعنی چی ؟

رویا یعنی اینکه انسان بتواند زنجیره ای از مفاهیم واقعی و ملموس و انتزاعی و ناملموس را بهم گره بزند و از آنها قصه ای خواستنی درست کند. این تعریف دیدگاه دکتر محسن رنانی است.

حالا بصورت جزئی تر به رویا میپردازیم. رویا می تواند هم شخصی باشد و هم جمعی. حالا این یعنی چه؟

ببینید در میان همه ی رویا ها معمولا یک رویا به همه ی رویا های دیگر وحدت و معنی می دهد.

حالا همین در یک جامعه نیز باید وجود داشته باشد یعنی یک رویای جمعی و معنی بخش و وحدت آفرین باشد که همه ی رویا های دیگر را جهت بدهد به چنین رویایی «**روای ملی**» می گویند. پایه بیان دیگر: رویای جمعی و ملی یعنی افق مشترک، درد مشترک، امید مشترک و انرژی مشترک.

بنظر شما ما ایرانیان اکنون کدام رویای ملی را داریم ؟
می خواهیم تمدن هخامنشیان را احیا کنیم ؟

می خواهیم مدینه ی نبوی بسازیم ؟
می خواهیم یک جامعه ی عادلانه بسازیم یا یک جامعه ی دموکراتیک ؟

و...

و اما واقعیتی که در جامعه ی فعلی ما ایرانیان وجود دارد اینست که دیر زمانیست که ما ایرانیان دیگر رویای ملی نداریم و تا زمانی که رویای ملی نداشته باشیم سخن گفتن از توسعه بی معناست.

حقیقت این است که شکل دادن به یک رویای جمعی از پرتاب موشک به فضا هم سخت تر است.
جامعه ی بی رویا نشانه اش و محصولش فرار است و هجوم.
حالا فرار به کجا ؟ و هجوم به چه ؟
فرار به هر کجا که بشود و هجوم به هر چه که میشود.
فرار به سوی مهاجرت..
هجوم به سوی مواد مخدر..
فرار از دین و سنت ها..
هجوم به انواع عرفان های نو..
فرار از ازدواج و فرزند آوری..
هجوم به رابطه جنسی خارج از چارچوب و مشروب..
فرار به سوی افسردگی و خودکشی..
هجوم به شورش و تخریب..
و هرگاه جامعه ای که وارد خشونت و تخریب شود یکی از احتمالات جدی این است که رویایش تمام شده است.
و زمانی که رویای یک جامعه تمام شود امید نسل جوان و نوجوان آن جامعه سرکوب میشود و این یعنی آینده آن جامعه در معرض خطر است.





هم خونه تکونی، هم دل تکونی

نویسنده: عاطفه رشیدی



مثل وقتی که وسیله های کمد
و کابینت رو میریزیم بیرون، باید
عاداتمون، اخلاقیاتمون و... رو هم
بریزیم بیرون، خوبا و قشنگاشو
گردگیری کنیم و برگردونیم
سرجاشون، ناپسندا و زشتاشم بریزیم
بیرون...
یا بعضی چیزا رو که دوست داریم
یا مفیدن و میخوایم انجام بدیم رو
به برنامهمون اضافه کنیم واقعا سعی
کنیم که مطابق با همون عمل
کنیم...

خلاصه اینکه عالی میشه هر زمان
که بتونیم حتی یه درصد بهتر از قبل
شیم...

اما امسال....

بهارمون یه رنگ و بوی دیگه داره و
بعد سال ها دوباره دو تا بهار دست
همو گرفتن...
امسال تقریبا نوروز و ماه رمضان با هم
میان

نوروز امسال یکم بیشتر از همیشه کار
داریم، خیلی خوب میشه اگه بتونیم
علاوه بر ظاهر زندگیمون روحمونم
جلا بدیم...

یه وقتیایی باید وسط خونه تکونی
بشینیم خودمونم بتکونیم و ببینیم
چند چندیم...

بهار، فصل جوانه زدن و رویش
همه طبیعته. بهاری که هیچ کس
و هیچ چیز نه میتونه جلوی قدرت
قشنگیاشو بگیره و نه میتونه منکر
زیباییاش بشه
خلاصه این که بهونه ی تکاپوی این
روزای همه موجودات بهاره

این که درختان با شاخه های خشک
دوباره لباس سبز و پرشکوفه برتن
می کنند
یا اینکه تو خونه همه ایرانیا، یه ردی
از خونه تکونی وجود داره (حتی اگر
هنوز از بالقوه به بالفعل تبدیل نشده
باشه) ...
همه و همه کار بهاره...





کلک

اصطلاح "کلک خوردن" را بسیار شنیدیم که به معنای فریب خوردن است حال ببینیم این کلک چیست؟!

استان مازندران در فصل پاییز و زمستان میزبان پرندگانی است که از شمال اروپا به سمت مناطق گرمتر در حال مهاجرت هستند، و معمولاً در مرداب ها و آب بندان های کوچک این استان ساکن می شوند. گوشت این پرندگان لذیذ و بسیار گران است در نتیجه هر ساله صیادان فصلی این پرندگان را شکار می کنند.

صیادان می دانند که با یک تیر فقط می توانند یک پرنده را صید کنند به همین دلیل برای آنکه تعداد بیشتری پرنده را صید کنند، معمولاً حوضچه های مصنوعی درست می کنند و اطراف آنرا با نی و چوب می پوشانند تا جای مناسبی برای سکونت به نظر آید، اما این حوضچه ها فقط یک راه ورودی دارند و در سطح آنها تور مستحکمی پهن شده است که به محض ورود پرندگان که معمولاً مرغابی های وحشی هستند این تور بر سر آنها می افتد و مدخل ورودی هم بسته می شود این گونه پرندگان در دام می افتند، در زبان مازندرانی به این حوضچه ها "کلک" می گویند.

بد نیست بدانیم گاهی برای آنکه این کلک ها جای امن تری برای پرندگان به نظر آید، صیادان از مرغابی های دست آموزی و تربیت شده ای استفاده می کنند که وقتی آنها را در این حوضچه ها رها می کنند و با ایجاد سروصدا موجب جلب نظر پرندگان وحشی می شوند، که به اصطلاح به این شیوه صید "کلک مرغابی" می گویند.



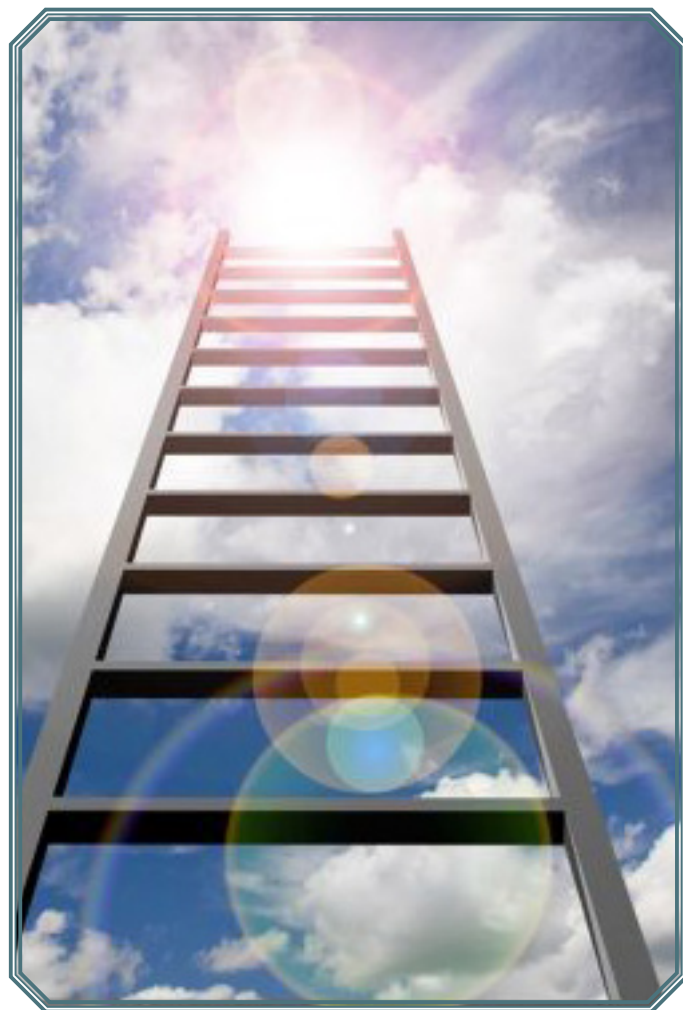
سعادت ما در گروی سعادت دیگران

دوستی می گفت: سمیناری دعوت شدم که هنگام ورود، به هر یک از دعوت شدگان بادکنکی دادند.

سخنران بعد خوشامدگویی از حاضرین که 50 نفر بودند خواست که با مژیک اسم خود را روی بادکنک نوشته و آن را در اتاقی که سمت راست سالن بود بگذارند و خود در سمت چپ جمع شوند. سپس از آن ها خواست که در پنج دقیقه به اتاق بادکنک ها رفته و بادکنک نام خود را بیاورند. من به همراه سایرین دیوانه وار به جست و جو پرداختیم، همدیگر را هل می دادیم و زمین می خوردیم، هرج و مرجی به راه افتاده بود.

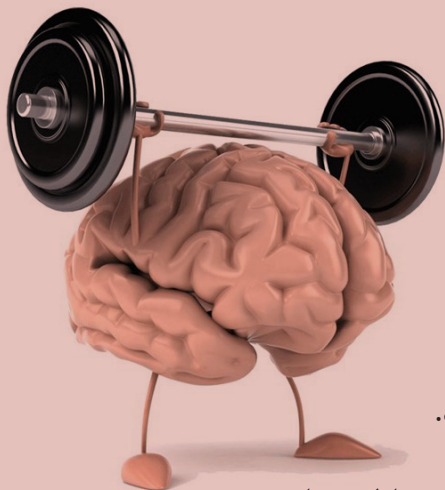
مهلت پنج دقیقه ای با پنج دقیقه اضافه هم به پایان رسید اما هیچ کس نتوانست بادکنک خود را پیدا کند. این بار سخنران همه را به آرامش دعوت کرد و پیشنهاد داد که هرکس بادکنکی را بردارد و آن را به صاحبش بدهد. بدین ترتیب کمتر از پنج دقیقه همه به بادکنک خود رسیدند.

سخنران ادامه داد: این اتفاقی است که هر روز در زندگی ما می افتد. دیوانه وار در جست و جوی سعادت خویش به این سو و آن سو چنگ می زنیم و نمی دانیم که سعادت ما در گروی سعادت و خوشبختی دیگران است. با یک دست سعادت آن ها را بدهید و با دست دیگر سعادت خود را از دیگری بگیرید.





تمرین ساده برای تقویت حافظه و جلوگیری از آلزایمر:



۱- با دست مخالف مسواک، شانه، بزنیید و بنویسید.

۲- ساعت را در دست راست ببندید.

۳- کلمات را وارونه بگویید.

۴- از مسیر جدیدی به سر کار بروید.

۵- پاتوقتان را عوض کنید.

۶- درباره باورهایتان با تردید فکر کنید.

۷- جملات یک صفحه از کتاب را از آخر به اول بخوانید.

۸- کار جدیدی انجام دهید.

۹- موبایلتان را همراه خود نبرید.

۱۰- یک یا چند بیت شعر حفظ کنید.

۱۱- در جایی امن عقب عقب یا چشم بسته راه بروید.

۱۲- با افرادی که مدت‌هاست ندیده اید تماس بگیرید.

۱۳- لباسهایی با رنگبندی جدید بپوشید.

۱۴- جدول حل کنید.

۱۵- بدون ماشین حساب محاسبه کنید.

۱۶- حدس‌های شمارشی متنوع و قابل راستی آزمایی بزنیید.

۱۷- قبل از پایان فیلم ویدیویی آن را متوقف کنید و درباره پایانش تخیل سازی کنید.

۱۸- نقاشی یا رنگ آمیزی کنید.

۱۹- چیز تازه ای مثل آشپزی یاد بگیرید.

۲۰- آلبوم عکسهای قدیمی را ورق بزنیید و درباره عکسهایش با کسی صحبت کنید.

عشق از دیدگاه مولانا

ای که می‌پرسی نشان عشق چیست؟

عشق چیزی جز ظهور مهر نیست.

عشق یعنی مشکلی آسان کنی

دردی از درمانده ای درمان کنی.

در میان این همه غوغا و شرّ

عشق یعنی کاهش رنج بشر.

عشق یعنی گل به جای خار باش

پل به جای این همه دیوار باش.

عشق یعنی تشنه ای خود نیز اگر

واگذاری آب را، بر تشنه تر.

عشق یعنی دشت گل کاری شده

در کویری چشمه ای جاری شده.

عشق یعنی ترش را شیرین کنی

عشق یعنی نیش را نوشین کنی.

هر کجا عشق آید و ساکن شود

هر چه ناممکن بود، ممکن شود.





امام زمان (ع) در ادیان (۱)

نویسنده: عاطفه رشیدی

ماجرای خاکسپاری حافظ

نویسنده: عاطفه رشیدی

روزی که حافظ از دنیا می‌رود برخی مردم کوچه و بازار به فتوای مفتی شهر شیراز به خیابان می‌ریزند و مانع دفن جسد شاعر در مصلای شهر می‌شوند، به این دلیل که او شراب‌خوار و بی‌دین بوده و نباید در این محل دفن شود. فرهیختگان و اندیشمندان شهر با این کار به مخالفت برمی‌خیزند. بعد از بگو مگو و جر و بحث زیاد، یک نفر از آن میان پیشنهاد می‌دهد که کتاب او را بیاورند و از آن فال بگیرند هر چه آمد بدان عمل نمایند.

کتاب شعر را دست کودکی می‌دهند و او آن را باز می‌کند و این غزل نمایان می‌شود:

«عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم و گرد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هشیار و
چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد
چه کنشت»
همه از این شعر حیرت زده می‌شوند و سرها را بزیر می‌افکنند. بالاخره دفن پیکر حافظ انجام می‌شود و از آن زمان حافظ «لسان الغیب» نامیده شد.

تاریخ ادبیات ایران نوشته ادواردِ پراون

نمود و زیادت‌ی سلامتی تا باقی ماندن ماهد (خواهد بود)... از دریا به دریا و از نهر به اقصای زمین سلطنت خواهد نمود... بلکه تمامی ملوک به او گرنش خواهند نمود و تمامی امم او را بندگی خواهند کرد زیرا که فقیر را وقتی فریاد می‌کند و مسکینی که نصرت کننده ندارد خلاصی خواهد داد... زمزمور ۲۷.

۴- هان بعد از اندک زمانی شیرین‌خواهد بود و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از سلامتی متلذذ خواهند گردید صالحان را خداوند تایید می‌کند صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود و عاقبت شیرین منقطع خواهند شد. نز خداوند ساکت شود و منتظر او باش و طریق او را نگهدار تا تو را به وراثت زمین بفرازد. زمزمور ۳۷.

برگرفته از کتاب سالنامه محض یار
مهربان

ادامه دارد...

زبور حضرت داود از کتاب مقدس

۱- در میان امت ها گوئید خداوند سلطنت می‌گیرد ربع مسکونی پایدار می‌شود و جنبش نخواهد خورد قوم ها را به انصاف داوری خواهد نمود آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد و دریا و پری آن غرش نماید صحرا و هر چه در آن است به وجد آید آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند کرد زیرا که می‌آید که برای داوری جهان ، می‌آید ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد. زمزمور ۹۶.

۲- شیرین منقطع خواهند شد و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند شد. زمزمور ۳۷.

۳- ای خدا احکام خود را به ملک زاده عطا فرما تا آنکه قوم تو را به عدالت و فقرای تو را به انصاف حکم نماید به قوم کوه ها سلامت و کویرها عدالت برساند فقیران قوم تو را حکم نماید و پسران مسکینان را نجات دهد و ظالم را بشکند...

در روز هایش صدیقان شکوفه خواهند





تمام مطالبی که قرآن کریم به ذکر آن درمورد این آفریده پرداخته خالی از هرگونه خرافه و مسائل غیر علمی است، ولی بعضی از مردم نا آگاه، خرافات زیادی درمورد این موجود ساخته اند که با عقل و منطق جور در نمی آید.

مصطفی می خواند قرآن کریم

در عجب رفتند جن های فهیم

عده ای گفتند ما غافل بدیم

زین سپس ما دین اسلام آوریم

برگرفته از قرآن کریم به روایت تصویر از هادی ابراهیم زاده



در بعضی از سوره های قرآن کریم مانند: الرحمن ۱۵، نمل ۳۹، سبا آیات ۱۲ و ۱۳، حجر ۲۷ و همین سوره آمده است و قرآن کریم مشخصات آن را ذکر کرده است.

جن موجودی است که از شعله ی آتش آفریده شده و دارای علم و فهم و تشخیص حق از باطل می باشد.

گروهی از آنها مقدس و صالح و گروهی کافرنند. آنها دارای حشر و نشر و معادن و قدرت نفوذ در آسمان ها و شنیدن بعضی از اخبار را داشتند که بعدا ممنوع شد. ضمنا با بعضی انسان ها ارتباط برقرار می کردند و بعضی از انسانها را فریب می دادند. در میان آنها افرادی یافت می شوند که مانند بعضی انسانها از قدرت زیادی برخوردار هستند.

خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسان بوده است.

این سوره مبارکه در مورد یکی از آفریده های خداوند است که نام آن جن می باشد. جن موجودی است نامرئی که ما آن را حس نمی کنیم و قبل از انسان، از آتش آفریده شده است.

آیات این سوره مبارکه در مورد ایمان آوردن تعدادی از جن ها به اسلام است و علت نامگذاری این سوره به جن، به خاطر آن است که در این مورد سخن به میان رفته است.

پیامبر اکرم مشغول تلاوت قرآن مجید بودند که گروهی از جن ها عبور می کردند و صدای حضرت محمد (ص) را شنیدند آنها وقتی قرآن را گوش دادند به آن ایمان آوردند و به بقیه ی هموعان خود گفتند: ما قرآن عجیبی شنیدیم که به سوی رشد و کمال هدایت می کند و دیگر حاضر نیستیم برای خدا شریک یا فرزند یا همسر قائل شویم. نام این موجود ناپیدا





ریشه ضرب المثل چو فردا شود فکر فردا کنیم

نویسنده: عاطفه رشیدی

وقتی که تمایلات و هوس های نفسانی غلبه کند و از عقل سلیم به قضاوت و داوری استمداد نشود آدمی به دنبال لذایذ آنی و فانی می رود و آینده را به کلی فراموش می کند .

برچنین فردی اگر خرده بگیرند و او را به مآل اندیشی و تامین سعادت آینده اش موعظه کنند شانه را بالا انداخته با خونسردی و بی اعتنائی پاسخ می دهد:

« دم غنیمت است ، چو فردا شود فکر فردا کنیم . »

پیداست که مصرع بالا از داستان نامدار ایران حکیم نظامی گنجوی است ولی چون واقعه تاریخی جالب و آموزنده ای آن را به صورت ضرب المثل درآورده است لذا آن واقعه شرح داده می شود .

جمال الدین ابو اسحاق اینجو از امیر زادگان دولت چنگیزی بود که به علت ضعف دولت مغول و امرای چوپانی بر قسمت جنوبی ایران دست یافت و در شهر شیراز به نام شاه ابواسحاق به سلطنت نشست .

ابواسحاق پادشاهی خوش خلق و پاکیزه سیرت بوده اما همواره به عیش و عشرت اشتغال داشته معظمت امور پادشاهی را واقعی نمی نهاده است .

حکایت کنند در سال 754 هجری محمد مظفر از یزد لشکر کشید و به قصد ابواسحاق به شیراز آمد . شاه ابواسحاق به عیش و عشرت مشغول بود و هر چه امرا و بزرگان گفتند که :

« اینک خصم رسید » تغافل می کرد تا حدی که گفت : « هر کس از این نوع سخن در مجلس من بگوید او را سیاست کنم » به همین جهت هیچ کس جرئت نمی کرد خبر دشمن به او دهد تا اینکه مظفر امیر مبارزالدین و سپاهیاناش به دروازه شیراز رسیدند . موقع باریک و حساس بود ناگزیر به شیخ امین الدوله جهرمی ندیم و مقرب شاه ابواسحاق متوسل شدند و او چون خطر را از نزدیک دید از شاه خواست که بر بام قصر رویم زیرا تماشای بهار و تفرج از هار در جای بلند و مرتفع بیشتر نشاط انگیزد و انبساط آورد !

خلاصه با این تدبیر شاه را بر بام کوشک برد . شاه ابواسحاق دید که دریای لشکر در بیرون شهر موج می زند . پرسید که : « این چه آشوب است ؟ » گفتند : « صدای کوس محمد مظفر است » فرمود که : « این مردک گرانجان ستیزه

روی هنوز اینجاست ؟ » و یا به روایت دیگر تبسمی کرد و گفت : « عجب ابله مردکی است محمد مظفر ، که در چنین نوبهاری خود را و ما را از عیش دور می گرداند ! » این بیت از اسکندرنامه بر خواند و از بام فرود آمد :

همان به که امشب تماشا کنیم
چو فردا شود فکر فردا کنیم

حاصل کلام آنکه محمد مظفر شهر شیراز را بدون زحمت و درگیری فتح کرد و شاه ابواسحاق متواری گردید و سرانجام پس از سه سال در به دری و سرگردانی به سال 757 هجری در اصفهان دستگیر شد . او را به شیراز بردند و به دستور امیر محمد مظفر یعنی همان ابله مردک به کسان و بستگاه امیر حاج ضراب که از سادات و اسخیای شیراز بود و بدون علت و سبب به فرمان شاه ابواسحاق کشته شده بود سپردند که به انتقام خون پدر او را بکشند .

برگرفته از: کتاب ریشه تاریخی امثال و حکم

چو فردا شد فکر فردا کنیم



اشتباهات رایج

نویسنده: عاطفه رشیدی

اشتباهات رایج در شارژ کردن تلفن همراه که اغلب ما مرتکب می شویم:

۱- شارژر را در پریز برق رها می کنید
شارژر تا زمانی که به پریز وصل باشد برق مصرف می کند، حتی اگر تلفن همراهی به آن وصل نباشد. این کار هزینه مصرف برق را بیشتر می کند. به علاوه از بخش تبدیل شارژر، گرمایی ساطع می شود که می تواند به تدریج انباشته شود و باعث آتش گرفتن وسایل نزدیک به خود شود، یا اگر رطوبت هوای اتاق به اندازه ی کافی باشد، این مسأله می تواند زودتر باعث آتش سوزی شود.

۲- باتری را ۱۰۰ درصد شارژ می کنید:
این کار باعث کوتاه شدن عمر باتری آن می شود. علت این مسأله آن است که هر باتری ای تعداد مشخصی چرخه ی شارژ دارد و اگر هر بار آن را ۱۰۰ درصد شارژ کنید، این چرخه ها زودتر به پایان می رسند. قاعده ی کلی آن است که باتری را فقط ماهی یک بار به طور کامل شارژ کنید و در بقیه ی مواقع شارژ موبایل را بین ۲۰ تا ۸۰ درصد نگه دارید.

۳- برای شارژ مجدد گوشی، تا خالی شدن کامل باتری صبر می کنید:
اگر بگذارید باتری کاملاً خالی شود، رفته رفته از طول عمر باتری کاسته خواهد شد.

۴- تلفن همراه تان را شب تا صبح در شارژ می گذارید:
با این کار هم برق را هدر می دهید هم باتری موبایل تان بیش از حد لازم شارژ می شود

۵- از گوشی تان در شارژ استفاده می کنید:
این کار فشار بیش از اندازه ای به باتری وارد می کند چرا که مجبور به انجام همزمان دو کار می شود.

۶- تلفن همراه تان را حتی وقتی باتری هنوز به ۲۰ درصد نرسیده شارژ می کنید:
شارژ مداوم تلفن همراه اشتباه است چون این کار می تواند باعث شود باتری کمتر از آن که باید دوام آورد.

۷- گوشی را با قابش شارژ می کنید:

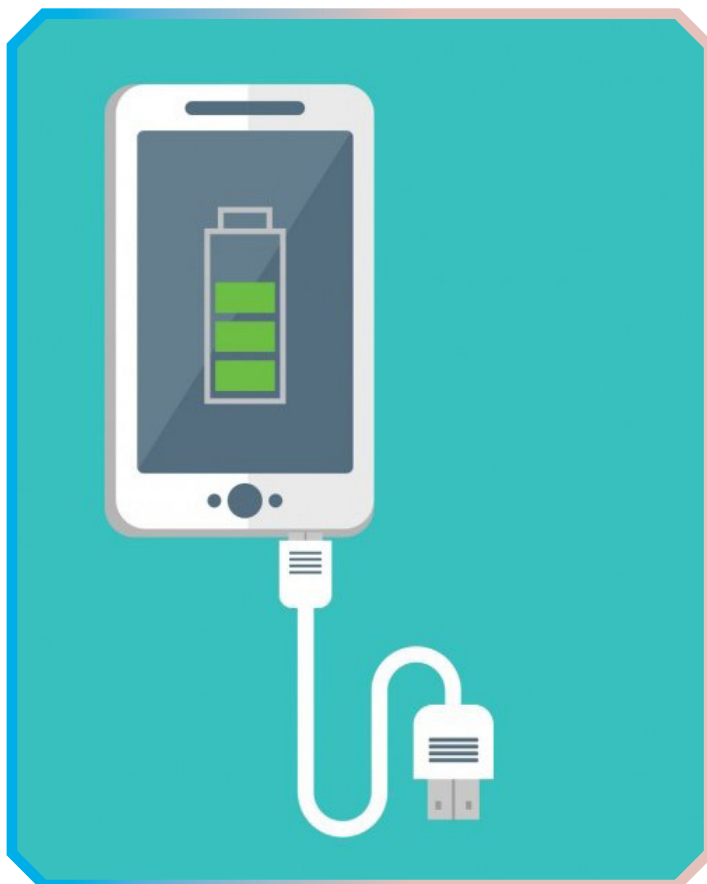
یکی از دشمنان اصلی باتری گوشی گرما است و وقتی گوشی خود را با قابش شارژ می کنید، باعث می شوید گرمایی که در حین شارژ تولید می شود راهی برای خروج پیدا نکند. این مسأله باعث می شود باتری و دیگر اجزای داخلی گوشی داغ کنند.

۸- از شارژرهای متفرقه و ارزان قیمت استفاده می کنید

۹- از اپلیکیشن های غیرمعتبر برای مدیریت باتری تلفن همراه تان استفاده می کنید

۱۰- تلفن همراه تان را با لپ تاپ شارژ می کنید

۱۱- اگر می خواهید گوشی خود را سریع تر و به بهترین شکل ممکن شارژ کنید، باید همیشه از پریز برق و در حالت پرواز استفاده کنید.





نویسنده: عاطفه رشیدی

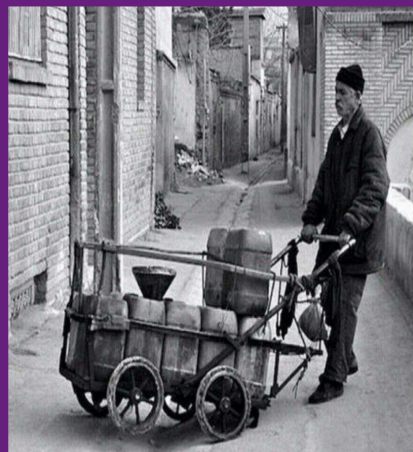
خاطرات چارلی چاپلین

با پدرم رفتم سیرک، توی صف خرید بلیط؛ یک زن و شوهر با ۴ تا بچشون جلوی ما بودند. وقتی به باجه رسیدند و متصدی باجه، قیمت بلیط هاروبهشون اعلام کرد، ناگهان رنگ صورت مرد تغییر کرد و نگاهی به همسرش انداخت، معلوم بود که پول کافی ندارد و نمیدانست چه بکنند...!

ناگهان پدرم دست در جیبش کرد و یک اسکناس صد دلاری بیرون آورد و روی زمین انداخت، سپس خم شد و پول را از زمین برداشت و به شانه مرد زد و گفت: ببخشید آقا، این پول از جیب شما افتاده! مرد که متوجه موضوع شده بود، بهت زده به پدرم نگاه کرد و گفت: متشکرم آقا...!

مرد شریفی بود ولی برای اینکه پیش بچه هایش شرمند نشود، کمک پدر را پذیرفت، بعد از اینکه بچه ها به همراه پدر و مادرشان داخل سیرک شدن، ما آهسته از صف خارج شدیم و بدون دیدن سیرک به طرف خانه برگشتیم و من در دلم به داشتن چنین پدری افتخار کردم! "آن زیباترین سیرکی بود که به عمرم نرفته بودم"

ثروتمند زندگی کنیم، بجای آنکه ثروتمند بمیریم!
انسانیت نهایت دین داریست....!



سلامان بوی نفت میدهد یا اخلاق؟!؟

یکی از بزرگان میگفت: مایک گاریچی در محلمان بود، که نفت می برد و به او عمو نفتی می گفتند. یک روز مرا دید و گفت: سلام ببخشید خانه تان را گازکشی کرده اید؟!؟ گفتم: بله!

گفت: فهمیدم چون سلام هایت تغییر کرده است! من تعجب کردم، گفتم یعنی چه؟!؟ گفت: قبل از اینکه خانه ات گازکشی شود، خوب مرا تحویل می گرفتی، حالم را می پرسیدی همه اهل محل همینطور بودند، هرکس خانه اش گازکشی میشود دیگر سلام علیک او تغییر میکند...

از اون لحظه فهمیدم سی سال سلامم بوی نفت میداد! عوض اینکه بوی انسانیت و اخلاقیات بدهد...

سی سال او را با اخلاق خوب تحویل گرفتم خیال میکردم اخلاقم خوب است ولی حالا که خانه را گازکشی کردم ناخودآگاه فکر کردم نیازی نیست به او سلام کنم...

یادمان باشد، سلام مان بوی نیاز ندهد!

عقاب

تنها پرنده ای که جرات می کند عقاب را نوک بزند، دورنگوی سیاه است. به پشت عقاب می نشیند و گردنش را گاز می گیرد. با این حال، عقاب هیچ واکنشی نشان نمیدهد و با دورنگو نمی جنگد. او وقت و انرژی خود را تلف نمی کند. فقط بال های خود را باز می کند و شروع به پرواز بالاتر در آسمان میکند.

هرچه پرواز بالاتر باشد نفس کشیدن برای دورنگو سخت تر است و سرانجام به دلیل کمبود اکسیژن دورنگو سقوط میکند.

نیازی نیست که به همه نبردها واکنش نشان دهید. لازم نیست که به همه استدلال ها یا منتقدان پاسخ داده شود. شما فقط استاندارد را بالا می برید و همه مخالفان از بین می روند.





گذری بر منطق الطیر و عطار نیشابوری

نویسنده: مائده رضوی نژاد

فرید الدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری از چهره های تاثیرگذار شعر فارسی است. او در حدود سال ۵۴۰ هجری در روستای شادیاخ، از توابع نیشابور، به دنیا آمد و به سال ۶۱۸ در همین شهر به خاک سپرده شد.

در اشعارش خود را عطار و فرید می نامد. تخلص شعری او عطار است که آن را از شغل داروفروشی و عطاری اش، انتخاب کرده است. شغل عطاری در آن روزها به گونه ای بود که باعث ارتباط بیشتر با تمام طبقات جامعه می شد. عطار با این شغل به درمان جسم مردم زمانه ی خود می پردازد و با آثارش در پی درمان روح آن ها بود. او بسیاری از شخصیت های حکایات خود را از همین دکان عطاری و شغل طبابت خود انتخاب کرده و آنها را در قالب حکایت هایش ریخته است.

این عارف بزرگ برخلاف اغلب شاعران و نویسندگان، با درباریان و قدرتمندان هیچ ارتباطی نداشت، مخاطبان او مردم عادی هستند و عطار سعی دارد درد این مردم را از ورای آثارش دوا کند.

عطار با فرهنگ عامه آشنا بود و به خوبی توانست روحیات و سلاقی مخاطبان خود را بشناسد و با روانشناسی این روحیات، در راستای ارتباط بهتر با آنها تلاش کند.

او با به کارگیری اشخاص و مضامین داستانی مورد علاقه ی عامه مردم، به مقصود خود نزدیک می شود. دشواری مضامین عرفانی و عام بودن مخاطبان اینگونه اشعار و پایین بودن سطح بینش و دانش آنها شاعران عارف را به استفاده تمثیلی از حکایات و روایات سوق داد. او حرف ها و نکته

های زیادی را که صلاح نمی داند به وضوح بیان کند از زبان آن دسته از شخصیت های حکایاتش که اغلب دیوانگان و پیران هستند، بیان می کند.

در طول زمان آثار زیادی به این شاعر نسبت داده شده که تعدادشان به ۱۱۴ کتاب می رسد و با سوره های قرآن و به تعبیری با سن این شاعر مطابقت می کند اما در طی پژوهش هایی که در سال های اخیر انجام شده است می توان در چهار مثنوی به نام های اسرار نامه، الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه؛ دیوان شعر و مجموعه ی رباعیاتش به نام مختارنامه که همه به نظم هستند و اثری به نثر با عنوان تذکره الاولیاء به اتفاق نظر قطعی رسید.

از چهار مثنوی عطار: الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه هر کدام شامل یک داستان اصلی و جامع است که در درونشان حکایات و تمثیلات متعدد گنجانده شده است.

منطق الطیر که نام اصلی آن مقامات طیور است و عطار به هر دوی این اسم هادرمثنوی خود اشاره دارد. این عنوان اصلی به دست نسل های بعد تحول پیدا کرده است. منطق الطیر آخرین مثنوی عطار و هم وزن با مصیبت نامه و از شاهکارهای ادبیات فارسی در طول قرون بوده است. موضوع آن همانند اسرار نامه گزارش یک جستجو به زبان رمزی است و مانند الهی نامه از یک داستان واحد تشکیل شده که حکایات زیادی را درون خود دارد.

متن اصلی با توصیف سیمرغ آغاز می شود. داستان از این قرار است

که پرندگان دور هم جمع شده اند و دوست دارند همانند پرندگان بسیاری از شهر ها برای خود پادشاهی داشته باشند. آنها سعی دارند برای رسیدن به این پادشاه به هم کمک کنند.

از میان پرندگان، هدهد که پرنده دانایی است خبر از پادشاهی به نام سیمرغ می دهد که در پشت کوه قاف زندگی می کند و فقط او را شایسته پادشاهی می داند. هدهد به توصیف سیمرغ می پردازد و مرغان را تشویق می کند که در جستجوی او باشند. مرغان که مشتاق پیدا کردن سیمرغ هستند همگی آمادگی خود را برای سفر اعلام می کنند، اما همین که از سختی های راه و درازی سفر آگاه می شوند، هر کدام بهانه ای می آورد تا پا در این راه نگذارد، اما باز هدهد آنها را به شوق دیدار سیمرغ به ادامه راه تشویق می کند.

مرغان که هدهد را مرغ دانایی می دانند و به رهبری خود انتخاب کرده اند، از او می خواهند تا راه و رسم این سفر را به آنها بیاموزد تا با آسودگی خاطر قدم در راه بگذارند.

هر کدام از مرغان سوالی می پرسد و هدهد درضمن بیان حکایات مختلف پاسخ تک تک آنها را می دهد و سرانجام برای رسیدن به سیمرغ، پشت سرگذاشتن هفت وادی را معرفی می کند.

خلاصه مرغان تصمیم می گیرند یکدل شوند و قدم در این راه بگذارند. مرغان که نمادی از جویندگان راه حق هستند، در آرزو و شوق رسیدن به این پادشاه، بدون توجه به خطرات سفر با او همراه می شوند تا او را در کوه



قاف بیابند، اما در هر منزل تعدادی از مرغان را طاقت دوری و سختی راه که همان دلبستگی به تعلقات دنیوی است، از ادامه سفر باز می دارد.

مرغان تار رسیدن به وادی هفتم خطرات زیادی را پشت سر می گذارند. بسیاری از آن ها بر اثر سختی راه تلف می شوند و تعداد زیادی از آنها را حیوانات درنده می خورند. سرانجام از صد ها هزار مرغ تنها سی مرغ باقی می ماند که بی بال و پر و رنجور و خسته به درگاه با عظمت سیمرغ می رسند.

مرغان در تحریر عظمت آن بارگاه مانده اند. چاووشی به حضور آنها می آید و مقصودشان را از آمدن به آن بارگاه سوال می کند.

مرغان می گویند آمده ایم تا از سیمرغ درخواست کنیم پادشاهی بر ما را بپذیرد. چاووش به آنها می گوید اگر خوب نگاه کنید خود شما همان سیمرغ هستید؛ چون برای رسیدن به یک موجود نامتناهی سختی های زیادی را به جان خریده اید. تمام گناهان کرده و ناکرده شما از بین رفته است و الان در وجود سیمرغ ذوب شده اید. سرانجام آنها از انعکاس چهره سی مرغ که همان سی پرند هستند، چهره سیمرغ جهان و یا همان خداوند را می بینن.

مضمون اصلی این اثر رسیدن به وحدت و غرق شدن در وجود سیمرغ یا همان خداوند است. در لا به لای این اندیشه اصلی، اندیشه های فرعی زیادی وجود دارد که عطار آنها را از طریق داستان ها و حکایات زیادی بیان می کند.





بوی باران



نویسنده: عاطفه رشیدی

بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک
شاخه‌های شسته، باران خورده، پاک
آسمان آبی و ابر سپید
برگ‌های سبز بید
عطر نرگس، رقص باد
نغمه شوق پرستوهای شاد
خلوت گرم کبوترهای مست
نرم نرمک می‌رسد اینک بهار
خوش به حال روزگار
خوش به حال چشمه‌ها و دشت‌ها
خوش به حال دانه‌ها و سبزه‌ها
خوش به حال غنچه‌های نیمه‌باز
خوش به حال دختر میخک که می‌خندد به ناز
خوش به حال جام لبریز از شراب
خوش به حال آفتاب
ای دل من گرچه در این روزگار
جامه رنگین نمی‌پوشی به کام
باده رنگین نمی‌بینی به جام
نقل و سبزه در میان سفره نیست
جامت از آن می‌که می‌باید تهی است
ای دریغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم
ای دریغ از من اگر مستم نسازد آفتاب
ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار
گر نکوبی شیشه غم را به سنگ
هفت رنگش می‌شود هفتاد رنگ

فریدون مشیری